# نسیم جنوب

www
nasimjonoub
.COM

سال بیست و پنجم – شماره ۱۰۰۵
شنبه ۱۷ خرداد ۱۴۰۱ ۸ صفحه – ۲۰۰۰ تومان
(مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق میگیرد)


حرف از گل سرخ آرزوها بزنی
لبخند به خاطرات دنیا بزنی
ای شادی بی بهانه، یادت نرود
گاهی سرکی هم به دل ما بزنی
(شهراد میدری)



## بفکر سفره‌های خالی مردم باشید

استاندار بوشهر:

## بانک‌های بوشهر تسهیلات بانکی را بلوکه نکنند

ایسنا/بوشهر استاندار بوشهر گفت: بانک‌ها مکلفند بخشنامه بانک مرکزی در مورد بلوکه نکردن بخشی از تسهیلات بانکی را رعایت کنند و در صورت اجرای نکردن این قانون با بانک‌های متخلف برخورد قانونی می‌شود.

احمد محمدی‌زاده صبح شنبه در نشست جلسه شورای گفت‌وگوی دولت و بخش خصوصی استان بوشهر با تاکید به بخشنامه بانک مرکزی در مورد بلوکه نکردن بخشی از تسهیلات بانکی اظهار کرد: درحال حاضر یکی از مشکلات اصلی مشتریان شبکه بانکی استان که مورد اعتراض مردم نیز واقع شده بلوکه کردن بخشی از تسهیلات و یا دریافت سپرده و وثیقه نقدی جهت پرداخت تسهیلات تحت عناوین مختلف در شبکه بانکی استان است. براساس بخشنامه مکرر بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران موارد ذیل ابلاغ شده است:

۱) بلوکه کردن بخشی از تسهیلات اعطایی به مشتریان در قالب انواع سپرده‌ها از سوی بانک‌ها و موسسات اعتباری غیربانکی ممنوع است.

۲) اخذ هرگونه سپرده به عنوان وثیقه نقدی به هرعنوان قبل و یا بعد از اعطای تسهیلات از سوی بانک/موسسه اعتباری غیربانکی ممنوع است.

استاندار بوشهر خاطر نشان کرد: در همین راستا و در صورت رعایت نکردن موارد فوق از سوی شبکه بانکی استان، مشتریان می‌توانند نسبت به پیگیری موضوع از طریق استانداری، سازمان بازرسی استان و دیوان محاسبات و مراجع قضایی نسبت به پیگیری موضوع اقدام کنند.

۸۰ پروژه عمرانی و زیربنایی استان بوشهر در اولویت تکمیل

## ۶۷ هزار میلیارد تومان نیاز اولیه برای تکمیل ۸۰ پروژه عمرانی و زیربنایی بوشهر

رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی استان بوشهر با بیان این که پروژه‌های مختلف عمرانی و زیربنایی در شهرها و روستاها در حال اجرا است گفت: ۸۰ پروژه عمرانی و زیربنایی استان بوشهر در اولویت تکمیل قرار گرفته است.

به گزارش خبرگزاری تسنیم از بوشهر، توسعه زیرساخت‌های عمران شهری و روستای یکی از سیاست‌ها و برنامه‌های مسئولان است ولی برخی از طرح‌های که سال‌ها پیش اجرا شده نیاز به توجه ویژه برای تکمیل دارد. پروژه‌های مختلفی بر اساس نیاز مناطق و مطالبات مردم در شهرها و روستاها اجرا شده که به سبب بروز مشکلات و محدودیت منابع مالی این پروژه‌ها به کندی در حال اجرا است.

استان بوشهر دارای طرح‌های مختلف عمرانی در نقاط شهری، روستایی در حوزه‌های کشاورزی، راهسازی، تولیدی، سرمایه‌گذاری، آبرسانی، برق‌رسانی، سدسازی، آبخیزداری و دیگر حوزه‌ها است.

به گفته رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی طرح‌های مهم و کلان در استان نیاز به توجه ویژه برای تسریع در تکمیل آنها است.

علی درویشی ایجاد اشتغال در کنار ساخت مسکن را یکی از برنامه‌های محوری دولت دانست و اظهار داشت: احیای واحدهای تولیدی راکد و نیمه تعطیل و تعیین تکلیف پروژه‌های نیمه تمام در حوزه‌های عمرانی مورد توجه ویژه قرار دارد.

وی با اشاره به این که ۸۰ پروژه کلان نیمه تمام از بین تمامی طرح‌های عمرانی در اولویت تکمیل قرار دارد خاطر نشان کرد: تکمیل پروژه‌های آبرسانی، راهسازی، خط ریلی، آبیاری نخلستان، ساخت سد، طرح‌های بیمارستانی، آموزشی و تولیدی مورد توجه ویژه قرار دارد.

رئیس سازمان مدیریت برنامه‌ریزی استان بوشهر با بیان این که طولانی شدن مدت اجرا پروژه‌های عمرانی ضمن ایجاد نارضایتی، هزینه اجرا آن را افزایش می‌دهد خاطر نشان کرد: اولویت اعتبارات عمرانی برای اجرا و تکمیل طرح‌های آبرسانی است و با توجه به شرایط کم آبی اجرا طرح‌های تأمین آب مورد توجه ویژه قرار گرفته است.

وی با بیان این که تعیین تکلیف برخی طرح‌ها را نجات‌بخش دانست و افزود: آزاد راه بوشهر – شیراز و خط ریلی، تکمیل طرح نخلستان و سدهای نقاط مختلف استان نقش مهم و تاثیرگذاری در توسعه و پیشرفت استان دارد.

برای تکمیل ۸۰ پروژه کلان عمرانی استان بوشهر که تاکنون ۳ هزار و ۷۰۰ میلیارد تومان هزینه شده، ۶۷ هزار میلیارد تومان نیاز اولیه برای تکمیل آنهاست. مشارکت بخش خصوصی برای تکمیل در طرح‌های عمرانی شناسایی شده مورد توجه ویژه قرار گرفته است که طرح‌های اشتغال‌زایی و اقتصادی در اولویت است.

### علت تعطیلی زایشگاه بیمارستان دیر

فرماندار دیر استان بوشهر گفت: یکی از دلایل تعطیلی زایشگاه بیمارستان این شهرستان کمبود پزشکی بیهوشی در کشور و استان است که معلمان دانش آموزان را به انتخاب این رشته تشویق کنند.

### نیم درصد درآمد صنایع پتروشیمی پارس جنوبی به منطقه اختصاص یابد

نماینده مردم مناطق جنوبی استان بوشهر در مجلس بر توجه صنایع پتروشیمی به مناطق پیرامونی تأکید کرد و گفت: مردم انتظار دارند از درآمد ۱۰ هزار میلیارد تومانی هر مجتمع نیم درصد آن به منطقه اختصاص یابد.

به گزارش خبرگزاری تسنیم از عسلویه، حجت‌الاسلام موسی احمدی در آیین شکوه مهربانی، با قدردانی از تلاش مسئولان صنایع پتروشیمی جم در توجه به مناطق پیرامونی اظهار داشت: مجتمع پتروشیمی جم برای تحقق مطالبات مردم گام‌های بلند و مؤثر برداشته است.

نایب رئیس اول کمیسیون انرژی مجلس شورای اسلامی افزود: واقعیت این است که مناطق پیرامونی دل خوشی از صنعت ندارند و به سبب بی‌توجهی برخی مدیران صنعت به همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم، بین آنها بیگانگی و جدایی ایجاد شده بود.

احمدی با بیان اینکه نمایندگان مجلس شورای اسلامی توجه به اشتغال و اقتصاد منطقه یکی از مطالبات مردم از مجتمع‌های پتروشیمی است گفت: نمایندگان مجلس فکر می‌کنند ما در جنوب استان بوشهر با این حجم بالای صنایع، مشکل اشتغال و نیازمند نداریم، درحالی که هنوز این ۴ شهرستان ثروتمند کشور با مشکلات زیادی در حوزه اشتغال روبه‌رو هستند.

شهردار بوشهر:

## این شهر ۳۰ ساختمان در حال ریزش دارد

شهردار بندر بوشهر گفت: این شهر ۳۰ ساختمان فاقد استحکام و در حال ریزش دارد که پیش از وقوع حادثه باید برای آن چاره‌اندیشی شود.

به گزارش خبرنگار ایرنا، حسین حیدری در نشست مدیریت بحران شهرداری بندر بوشهر افزود: با توجه به اهمیت این مقوله مدیریت شهری تمام تلاش خود را بکار می‌گیرد تا نسبت به ساماندهی ساختمان های فاقد استحکام اقدام کند.

حیدری ادامه داد: مدیریت شهری در چارچوب قوانین نقش خود را برای کمک به ساماندهی ساختمان های فاقد ایمنی لازم اجرایی می‌کند.

وی تاکید کرد: درخصوص بناها وساختمان های فاقد استحکام و دارای خطر ریزش با هماهنگی معاون امورعمرانی استانداری بوشهر و مراجع قضایی درجهت رفع خطر ویا تخریب بناهای خطرآفرین اقدام خواهد شد.

حیدری اضافه کرد: در بخش‌های فنی مرتبط با احداث پروژه های ساختمانی چنانچه کوتاهی و حتی قصور کوچک انجام شود این کوتاهی‌ها در کنار هم می تواند منجر به بروز حوادثی تلخ و ناگوار شود که باید از وقوع آن جلوگیری کرد.

وی افزود: پیرامون ساختمان های فرسوده واقع در بافت قدیم بوشهر نیز باید در ارتباط با اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری تصمیم لازم برای آنها لحاظ شود.

شهردار بوشهر ادامه داد: ستاد مدیریت بحران شهرداری نیز باید نسبت به پیشگیری و مقابله با بحران‌ها و حوادث احتمالی و همچنین توسعه تجهیزات و ماشین آلات مورد نیاز تلاش کند.

## ۴۰ هزار میلیارد تومان؛ نیاز تکمیل خط ریلی بوشهر به شیراز

### قطعه ۱۱ با ۷۵ درصد پیشرفت متوقف شد

مدیرکل راه و شهرسازی استان بوشهر طول مسیر خط ریلی بوشهر به شیراز را ۴۵۰ کیلومتر دانست و گفت: بر اساس برآورد اولیه اجرا این پروژه به ۴۰ هزار میلیارد تومان اعتبار نیاز دارد.

به گزارش خبرگزاری تسنیم از بوشهریکی از محورهای مهم توسعه و پیشرفت راه‌های مواصلاتی زمینی، هوایی، دریایی و ریلی است.

۴ هزار و ۵۰۰ کیلومتر طول کل راه‌های استان بوشهر است که از این شمار ۶۸۵ کیلومتر بزرگراه و ۲ هزار و ۳۴۰ کیلومتر راه روستایی است.

با وجود محدودیت منابع مالی در توسعه محورهای مواصلاتی استان بوشهر گام‌های موثر برداشته و اکنون محورهای مواصلاتی این استان از نظر ایمنی در جایگاه مطلوبی قرار دارد.

### استان ساحلی بوشهر از خط ریلی بی‌بهره است

اکنون استان بوشهر علاوه بر راه‌های مواصلاتی زمینی، از خط پروازی و دریایی برخوردار است که نقش مهمی در رونق استان دارد ولی نبود خط ریلی سبب بروز برخی مشکلاتی شده است.

اتصال بنادر استان بوشهر برای رونق اقتصادی و بندری به خط راه‌آهن از برنامه‌های مهم دولت است چراکه حمل‌ونقل ریلی یکی از اقتصادی‌ترین روش‌های انتقال کالا در ترانزیت است.

با اتصال ریل به بنادر ضمن توسعه کریدور ترانزیتی هزینه‌های جابجایی کالاها را کاهش می‌دهد.

### اجرا پروژه راه‌آهن بوشهر به شیراز به طول ۴۵۰ کیلومتر

مدیرکل راه و شهرسازی استان بوشهر با اشاره به اجرا خط ریلی بوشهر به شیراز اظهار داشت: راه‌آهن



بوشهر به شیراز به طول ۴۵۰ کیلومتر از مرودشت استان فارس به شهر بوشهر ختم می‌شود.

سید محمود دستغیبی با بیان اینکه از ۴۵۰ کیلومتر این مسیر ۱۴۰ کیلومتر آن در استان بوشهر قرار دارد خاطر نشان کرد: مجموع این محور در ۱۱ قطعه برای اجرا طراحی شده که قطعات ۹ تا ۱۱ آن در استان بوشهر است.

### قطعه ۱۱ خط ریلی بوشهر در سنوات قبل با پیشرفت ۷۵ درصد متوقف شد

وی با اشاره به قطعه ۱۱ خط ریلی بوشهر در انتها این پروژه گفت: این قطعه در سنوات قبل با پیشرفت ۷۵ درصد متوقف شده و قطعه ۱۰ که در ۲ فاز است در سال ۱۳۹۷ عملیات اجرایی آن آغاز شد و اکنون ۲۵ درصد پیشرفت فیزیکی دارد.

مدیرکل راه و شهرسازی استان بوشهر از تأمین اعتبار این پروژه خبر داد و تصریح کرد: در سفر سال گذشته رئیس جمهور به استان بوشهر و حضور آیت‌الله رئیسی در محل اجرا پروژه راه‌آهن بوشهر مقرر شد ۲۰۰ میلیون دلار از طریق تهاتر نفت به پروژه تزریق شود.

دستغیبی بیان کرد: با تزریق این اعتبار ان‌شاءالله پروژه سرعت بیشتری می‌گیرد که با پیگیری انجام شده وزارت راه و شهرسازی برای تأمین این اعتبار اقدامات لازم را انجام داده است.

وی اضافه کرد: علاوه بر اعتبار تهاتر نفت، موضوع تأمین نقدینگی پروژه خط ریلی بوشهر در دستور کار قرار گرفته که با سرعت بیشتری ادامه یابد.

مدیرکل راه و شهرسازی استان بوشهر اعتبار مورد نیاز اجرا خط ریلی بوشهر به شیراز را مورد اشاره قرار داد و بیان کرد: بر اساس برآورد اولیه این طرح بیش از ۴۰ هزار میلیارد تومان تأمین نقدینگی نیاز دارد.

دستغیبی با اشاره به طولانی شدن زمان بهره‌برداری از این طرح خاطر نشان کرد: ۷۰ درصد مسیر خط ریلی بوشهر به شیراز کوهستانی و تپه‌ای است و تأمین منابع مالی طرح سبب شده تا خط ریلی بوشهر با تأخیر اجرا شود.

وی افزود: بر اساس شرایط مسیر و تأمین اعتبار امید می‌رود پروژه راه‌آهن بوشهر به شیراز بر اساس برنامه زمانبندی تکمیل شود.

## مرمت های تمام نشدنی عمارتهای بوشهر

**محمد غریبی**

در خبرها آمده است که عمارت آذین در بافت قدیم بوشهر مرمت می شود. در جریان این مرمت کار استحکام بخشی، تقویت دیوارها، پوشش سقف و عایق سقف، گچ کاری و تاسیسات مکانیکی و برقی انجام می‌شود.

نمی دانم که این عمارت برای چندمین بار است که مرمت می شود، اما قبلا نیز شاهد مرمت آن بودیم که احتمالا کارهای قبلی مرمت دیگر ارزشی ندارند و از نو باید مرمت صورت بگیرد.

تعدادی از عمارتهای قدیمی بوشهر سالهاست که در وضعیت مرمت قرار دارند و نه تنها مرمت آنها تمام نمی شود که بعد از چند سالی باید مرمت های قبلی را هم مرمت کنند و روز از نو و روزی از نو.

در زمان استانداری سالاری این دایره بسته شکسته



شد و تمرکز روی مرمت کامل در زمان مشخص و بهره برداری از پروژه قرار گرفت بطوری که در همین سه چهار سال به اندازه چند دهه در بوشهر کار مرمت عمارتها به انجام رسید که گل سرسبد آنها مدرسه تاریخی سعادت است و همچنین عمارت دهدشتی و مدرسه تاریخی گلستان و مجموعه فرهنگی شیخ حسین و... و البته در آن زمان توجه و حمایت استانداری به طور کامل روی بافت تاریخی بوشهر به عنوان یک فرصت مهم گردشگری هم بود.

در حال حاضر نیز به نظر بهتر است استانداری و میراث فرهنگی و گردشگری همان تجربه موفق را ادامه دهد و تمرکز خود را بر روی مرمت چند عمارت مهم در زمان محدود بگذارند تا در طی همین چند سال شاهد مرمت و افتتاح چندین عمارت دیگر در بوشهر باشیم.

## یک درس از چرخ و فلک بوشهر

**افشین غریبی:** هنگامی که چرخ و فلک بوشهر بعد از وقفه چندین ساله افتتاح شد، منتظر بودم ببینم با توجه به منتقد بودن نسیم جنوب نسبت به جانمایی و طولانی شدن این پروژه، چه واکنشی نشان می دهد.

وقتی دیدم از افتتاح این پروژه استقبال کرده و عکس بزرگ افتتاح چرخ و فلک را روی صفحه اول گذاشته، خوشحال شدم.

همه نقدها باید برای بهتر شدن کار باشد و نه لج و لجبازی و این روحیه را باید تقویت کنیم که حتی اگر نقدی هم داریم بعد از انجام کار بهتر است در حمایت از موفقیت سرمایه گذاری انجام شده در استان بوشهر قدم برداریم برای این که زمینه جذب سرمایه گذاری در استان بیشتر شود.



اخذ مالیات سنگین از صنایع و مردم ورشکسته در روزهای اوج قیمت نفت؛

# چرا نفت بارِ گران شد؟

**سجاد بهزادی**



پنجم خرداد، سال‌روز اکتشاف نفت در ایران است. گویی خرداد در تاریخ این سرزمین، آبستن حوادث زیادی بوده است. صد و چهارده سال پیش در چنین روزهایی نخستین چاه نفت خاورمیانه در مسجدسلیمان و در نزدیکی آبادان به نفت رسید.

کشور ایران از آن زمان تا کنون با این سرمایه ملی، فراز و فرودهای زیادی تجربه کرده است اما چه کسی فکر می کرد این ثروت و گنج عظیم یک روز بار گران این مملکت باشد وسبب دردسر باشد.

در سال روز اکتشاف نفت در ایران؛ این کالای استراتژیک به جای رفاه، آرامش و توسعه کشور نشان ناکامی ما در حوزه های سیاسی، امنیتی و اقتصادی شده است و رویترز خبر داد که آمریکا محموله توقیف شده نفت ایران توسط یونان را در نزدیکی جزیره اویا یونان تحویل گرفته و مصادره کرده است. برای اولین بار نیست که نفت ایران مصادره می شود.

اما رقیبان ما بدون دردسر نفت خود را در خدمت توسعه و رفاه قرار داده اند و جای ایران را در بازارهای جهانی پر کرده اند.

در خبرها آمده بود، امارات صادرات نفت به اروپا را شروع کرد. در بخش گاز طبیعی هم این کشور در نظر دارد به صادر کننده ال ان جی تبدیل شود. دغدغه ایران هم تداوم فروش نفت ارزان به چین و رقابت با نفت ارزان روسیه است.

از طرفی دیگر عربستان سعودی هر روز یک میلیارد دلار (ماهیانه ۳۰ میلیارد دلار) صادرات نفت دارد! جنگ اوکراین و توقف جنگ یمن ثروت زیاد به خزانه عربستان افزوده است.

این وضعیت، حسرت هایی بر دل هر ایرانی نشانده است که نسل های بعدی آن را در تاریخ خواهند خواند و بر همه فرصت سوزی های ما قضاوت خواهند کرد. برای نسل های بعدی معما خواهد بود که چگونه یک کشور نفتی در اوج تاریخی قیمت نفت، ضعیف ترین اقتصاد جهان را داشته است و هر روزش با بحران شب می شود.

در این میان عده ای احساس می کنند ثروت نفت ایران پس از صد و چهارده سال نه تنها رفاه و آسایش برای جامعه به ارمغان نداشته است بلکه سبب اختلال در توسعه و خودکامگی سیستم نیز بوده است. آنها می گویند چرا مالزی و یا کره جنوبی که هیچ ذخیره نفتی ندارند به پیشرفت های بزرگی دست پیدا کرده اند.برخی دیگر حتی پا را فراتر می گذارند و نفت را سبب نکبت می دانند تا نعمت.

اما واقعیت این است که عقب‌ماندگی کشورهای نفتی را نمی توان الزاما به حساب این ثروت ارزشمند دانست. ما باید در چگونگی حکمرانی خود تردید کنیم. این پارادوکس را باید در چگونگی مصرف درآمد حاصل از نفت دانست. کجای دنیا رابطه معکوسی بین ثروت ملی و توسعه است که ما چنین گرفتار و درمانده این مسئله شده ایم.

به پشتوانه همین ثروت ملی این طوری برنامه ریزی کردیم که ایران می بایست در سند چشم انداز ۲۰ ساله و تا سال ۱۴۰۴ در جایگاه اول اقتصادی و درآمد سرانه خاورمیانه قرار داشته باشد.

اما امروز بر اساس گزارش منتشر شده از سوی معاونت بررسی‌های اقتصادی اتاق بازرگانی تهران، تغییرات شاخص بهای مصرف کننده در مارس ۲۰۲۲ نرخ تورم ایران نسبت به ماه مشابه سال قبل نشان می دهد، نرخ تورم ایران در این مدت ۱۷ برابر تورم عربستان و نزدیک به ۷ برابر تورم عراق دو کشور دیگر نفتی خاورمیانه است.

عراق و عربستان با ثروت ملی خود چگونه برنامه ریزی کردند که امروز اینقدر فاصله تورم میان کشور ما با آنهاست؟

امروز کارکرد سیاسی نفت نیز در کشور ما با هیچ محاسبه و منطقی سازگار نیست. در اقتصادهای غیررانتی و غیر نفتی، درآمد دولت عمدتاً از محل جمع‌آوری مالیات است؛ برعکس اقتصادهای رانتی و نفتی که دولت ها خود را به ملت ها وابسته نمی بینند و بخش بزرگی از درآمدهایشان متکی به درآمد نفت است.

طنز تلخ این ماجرا اینست که؛ کشور نفت خیز باشی اما درآمد نفتی نداشته باشی و بخواهی با مالیات های سنگین از ملت فقر زده کشور را اداره کنی و به لحاظ سیاسی نیز همچنان سلطه بر جامعه داشته باشید و خواست‌های خود را بر جامعه تحمیل کنید. این وضعیت امروز جامعه ایران است که معلوم نیست در چارچوب کدام مدل می توان آن را تحلیل کرد.

این وضعیت وچارچوب در همه بخش ها همین



قصه را دارد. این کشور سال های طولانی است که به خاطر اقتصاد رانتی و نفتی که دارد اساسا خود را بی نیاز از مردم می دید و اجازه نمی داد جامعه مدنی تقویت شود و زمینه ساز توسعه و پیشرفت گردد. طنز تلخ ماجرا اینجاست؛ حالا هم که سیستم به شدت به مالیات و جیب ملت وابسته شده است همچنان بستری برای شکل گیری جامعه مدنی نیست.

چرا دولتی که مجبور شده است به خاطر حکم رانی اشتباه، از جامعه تهیدست و صنایع ورشکسته خود مالیات سرسام آور بگیرد؛ همچنان مانع شکل گیری جامعه مدنی است و به توانمندی ها در جامعه کم توجه است و کاری نمی کند رضایتمندی مردم بالا رود؟ مگر از ملت ناراضی و فقر زده چقدر می توان مالیات گرفت؟

نفت برای ما «بار گران» شد و به جای اینکه درآمد نفتی به آسانی در دسترس باشد و سبب توسعه و آبادانی این سرزمین باشد، ما را در ردیف ناکارآمدترین کشورهای جهان قرار داده است.

اگر کارآمد بودیم این وضعیت تهدید آمیز فروش نفت را با سیاست گذاری و حکم رانی مطلوب تبدیل به فرصت می کردیم.

قبل از اینکه برنامه گرفتن مالیات گسترده از ملت داشته باشیم، شکل گیری دولت رانتیر را به معنای واقعی حذف می کریم.

از مدیرانی توسعه گرا در لایه های مختلف استفاده می شد و به جای رانت جویی، از بازیگران واقعی بخش خصوصی حمایت و درهای اقتصادی این کشور را بر روی جهان باز می کردیم.

زندگی آگاهانه

## موانع درونی موفقیت: نداشتن صبر

**حسین زیراهی**–مدرس مهارتهای توسعه فردی



دوستی تعریف می‌کرد در حدود سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی که آرامش نسبی بر جامعه آن روز ایران حاکم شده بود، مردم دشتستان با استفاده از آب رودخانه‌های شاپور و دالکی اقدام به کاشت نخل می‌کردند. از جمله پدربزرگ ایشان و بقیه هم محلی‌هایش. این پدربزرگ دوست ما برادری داشته و او را هم تشویق می‌کند که برای خود نخل بکارد. برادر هم اقدام به کاشت نخل می‌کند ولی بعد از دو سال که تقریبا بیشتر نهالها هم سبز شده بودند می‌گوید این کار فایده ندارد. من نمی‌توانم چهار پنج سال برای ثمری شدن یک نخل صبر کنم. باید کاری انجام دهم که همان موقع نتیجه‌اش را ببینم. در نتیجه باغ خود را رها کرده و به دنبال کار دیگری می‌رود. درحالی که اگر فقط دو سال دیگر صبر کرده بود می‌توانست نتیجه کار خود را ببیند و بعدا حداقل تا صد سال دیگر خود و بازماندگانش از ثمره آن کار ارتزاق کنند.

مانند دو مانع قبلی یعنی تنبلی و ترس، ریشه نداشتن صبر هم به مغز چهل هزارساله ما بر می‌گردد. ما وارث مغز نیاکان ۴۰ هزار سال پیش خود هستیم ولی زندگی‌مان شبیه زندگی آنها نیست. به دلیل نوع زندگی شکارچی- جمع آوری‌کننده نیاکان غارنشین ما تقریبا چیزی به نام آینده دور یا نزدیک برایشان متصور نبوده است. آنها یا همان روز شکار می‌کرده و میوه پیدا می‌کرده‌اند و سیر می‌شده‌اند یا با شکم گرسنه می‌خوابیده‌اند.

این که الان گندم بکارند شش ماه بعد دانه دهد یا درخت گردو بعد از ده سال به آنها میوه دهد برای عصر پساکشاورزی است. بنابراین مغز آنها (و البته مغز الان ما) طوری تکامل پیدا کرده است که خیلی به آینده باور ندارد. نه نتایج مثبت در آینده را باور دارد و نه ترسی از مشکلات آینده دارد. این موضوع در مورد بچه‌ها که هنوز آموزش ندیده‌اند کاملا صدق می‌کند. شما به هیچ وجه نمی‌توانید یک بچه سه ساله را قانع کنید که یکی از بستنی‌هایش را برای فردا در یخچال بگذارد. ممکن است با شما همکاری کند ولی از نظر خودش این کار بی‌معنی است.

ولی زندگی امروز دقیقا برعکس است. الان کار می‌کنیم سر ماه حقوق می‌گیریم، دو سال دیگر ترفیع می‌گیریم، سرمایه‌گذاری می‌کنیم پنج سال دیگر جواب می‌دهد و غیره. اگر نتوانیم صبر کنیم تا نتایج کارهایمان پدیدار شود به نتیجه نمی‌رسیم. مثل این است که دانه‌ای در زمین کاشته باشیم و هر روز خاک آن را پس بزنیم ببینیم سبز شده است یا خیر. آن دانه اگر بخاطر این کار ما نمیرد حتما باید زمان مورد نیاز آن طی شود تا از زمین بیرون بیاید.

دیگر اینکه ما هرچقدر لذتهای آنی خود را عقب بیاندازیم سود و منافع بیشتری در آینده کسب خواهیم کرد.

شما می‌توانید تمام درآمد ماهانه‌تان را خرج کنید یا مقداری از آن را پس‌انداز یا سرمایه‌گذاری کنید. بعدا در آینده این پول چند برابر شده و شما می‌توانید به نصف یا کمتر از آن همان لذتها را تجربه کنید.

جمله‌ای طلایی وجود دارد که می گوید: ابتدا زیاد تلاش می‌کنید و نتیجه کم می‌گیرید، بعدا کمتر تلاش می‌کنید و نتیجه بیشتری می‌گیرید. این همان مرکب شدن اثرات کارهای ما در طول زمان است.

نگاهی به کتاب «رخدادی که رخ داد» و جایگاهش در میان آثار شعری معاصر

## تجربه اندوزی از دستاوردهای شعر نوآور

حسین پورصفر



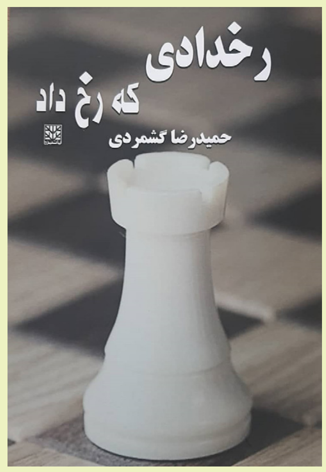
«نیما یوشیج» پدر شعر نو فارسی با تغییر و تحولی که در شکل شعر کلاسیک ایجاد کرد راهی نو در شعر معاصر پدید آورد و قالب عروضی که سالیان دراز از دوران رودکی تا دهه ۱۳۰۰ شمسی در شعر فارسی رواج داشت و شکل مسلط شعر بشمار می آمد و کماکان رواج داشت را به چالش کشید و شعر فارسی را از قید و بند قالب عروضی شناخته شده رهانید تا شعر رها از قواعد دست و پاگیر آزادانه نشو و نما کند و اسیر قواعد بیرونی که ذاتی شعر نبودند، عرض اندام کند.

این زایش درد ناک البته به آسانی میسر نشد و در مقابله ای نابرابر با شعر و شعرای دلبسته به قوالب کلاسیک که قرن ها سایه سنگینش بر شعر فارسی گسترانده بود، به زحمت و کوشش خستگی ناپذیر «نیما» لاجرم تحقق یافت و گذشته گرایان را وادار به عقب نشینی کرد.

پس از او «شاملو» این روند نو را باز بیش تر متحول کرد و شعر سپید را بنیان گذاشت و حتا مراعات شعر نیما را با شعر گذاشته که در دوره گذار امری ناگزیر بود؛ نکرد و آن را پشت سر گذاشت و از آن عبور کرد. در این دوره کم کم موضوع زبان و به چالش کشیدن آن آرام آرام در دستور کار شاعران نوپرداز قرار گرفت و «فروغ» این امر حیاتی را با سرافرازی به انجام رساند و کار نیمه تمام «شاملو» را که هنوز از زبان تحکمی شعر کلاسیک رهایی نداشت مطرح کرد و شعر پسا نیمایی را بیش تر متحول کرد. وی زبان ساده ای وارد شعر کرد که بیش تر متاثر از شعر دوران مشروطیت بود تا زبان سنگین و یک جانبه گرا و تحکم پذیر «شاملو».

روند به چالش کشیدن زبان پس از «فروغ» ادامه یافت و به لطف تعداد شاعران نوپرداز زبان های متنوعی در شعر معاصر مطرح شد. این تغییر و تحول گرچه در دهه هفتاد توسط برخی شاعران از جمله «باباچاهی» نواندیش به افراط و تفریط کشیده شد، اما هم چنان درون مایه شعر نوین و معاصر ماست. «لنگرودی»، «صالحی» و پیش تر «کسرایی» هر یک به نوبه خود این این روند نوآوری را ادامه دادند گرچه در میان این نوپردازان هنوز چهره شاخصی که مثل «فروغ» بتواند تاثیر تعیین کننده و پایداری بر شعر پسا نیمایی بگذارد به چشم نمی آید و این تلاش و کوشش هم چنان ادامه دارد.

افراط و تفریط هایی از دهه هفتاد به بعد که نتیجه ی ناگزیر دوران گذار است روند این پویایی را کند کرده است و شاید کم توجهی رسانه ها و ناشناخته ماندن شاعران ناشناخته ای که ناشران آثار آنها را مورد توجه و چاپ و انتشار بعلت شرایط چند دهه اخیر نمی دهند علت دیگری بر کند




شدن این روند باشد.

نبودن منتقدان تاثیر گذار و محروم ماندن آثار منتشر شده، بدون شک از دیگر عوامل اساسی در ناشناخته ماندن و کند شدن این دوره گذار است.

از این نگاه کتاب «رخدادی که رخ داد» اثر «حمید رضا گشمردی» کتاب متفاوتی است، چون هم آثار شاعر نوآور را بی ادعا معرفی می کند که در پی به چالش کشیدن زبان و هم به دنبال چگونگی تجربه اندوزی از دستاوردهای شعر نوآور معاصر است...

## گروه موسیقی لیان فیوژن؛ گفتمان جدیدی از شریفیان




محسن شریفیان، نوازنده نی انبان و سرپرست گروه موسیقی لیان بوشهر با بیش از دو دهه تجربه ارائه نواهای محلی جنوب ایران در اجراهای ملی و بین المللی، این روزها از گفتمان جدیدی در عرصه موسیقی سخن می گوید.

گروه موسیقی «لیان فیوژن» با ترکیبی متفاوت از گروه لیان بوشهر و با تکیه بر تجربه موفق آلبوم دینگوماروی محسن شریفیان فعالیت خود را با حضور هنرمندان مطرح عرصه موسیقی تلفیقی و پاپ آغاز کرده است.

رهبری این ارکستر به عهده مسعود همایونی و تنظیم آن با بهنام شهرکی است. محسن شریفیان، همایون نصیری، مجید برومند، حمید اکبری، حمزه مقدم، ساسان هاشمی، رادین رفیع زاده و آرمن آساتوریان از هنوازندگانی هستند که گروه لیان فیوژن را همراهی می کنند.

محسن شریفیان گفت گروه لیان که در بوشهر فعالیت می کند همچنان به معرفی و ارایه موسیقی فولک جنوب می پردازد و گروه جدید اخلالی در فعالیت گروه لیان که از سال ۱۳۷۲ تا کنون فعال هست نخواهد داشت.

## یک قاب ارزشمند فرهنگ و هنر

جمیل رزمی



هر از گاهی آدم ها نیاز دارند تا خودشان را در آغوش بکشند و با ملایمت خود را بنوازند و صمیمانه خودشان را دوست بدارند تا به یک آرامش درونی برسند تا غبارها را از روی روح شان گردگیری کنند. برای رسیدن به این حس سری به آرشیو روزنامه هایم می زنم، یکی در میان آنها را باز می کردم کمی می خواندم سپس آنها را می بستم و به سراغ بعدی می رفتم. از رنگ زرد شده بعضی از آنها می شد گذشت زمان را به خوبی خواند، احساس کردم چیزی در میان روزنامه های قدیمی هست که به من آرامش می دهد. حدسم درست بود، به دنبال یک تصویر قدیمی می گشتم، یک عکس دسته جمعی که بارها و بارها آن را دیده بودم و هر بار حس غریبی مرا به دیدن دوباره آن ترغیب می کرد. نمی دانم چرا؟ ولی خیلی به دنبالش گشتم تا سرانجام آن را یافتم. رنگش به زردی گراییده بود و حاشیه های آن خود را باخته بودند و به نوعی ترک خورده و پاره شده بودند به آرامی آن را باز کردم. بالاخره در صفحه یازده آن را یافتم، نگاهی از سر تعلق خاطر به آن انداختم. شاید بتوان گفت در این عکس جای خیلی ها را خالی دیدم و هر بار که به آن نگاه می کردم مرا به میهمانی سیب سرخ ممنوع درهوای شرمناک می برد و من با چشمانم آن را هم چون یک رمان جادویی می خوانم و گاه به آدم های درون آن غبطه می خورم که در نبودشان وجودشان را بیشتر احساس می کنیم و رد پای شان همچنان بر شن های این ساحل هویداست.

من از یک قاب عکس قدیمی سخن می گویم از نشست دوشنبه های ادبی نسیم جنوب؛ که مجموعه ای از کهکشان راه شیری است و «منوچهر آتشی» شمس الشموس آن منظومه است، آینه دار و درنگ یک نشانه است برای روشنفکران بهت زده ای که چشم انتظار شهسواری سوار بر اسب سپید وحشی اند تا در امتداد خط نور به رستگاری رسند.

وقتی به این قاب غبار گرفته از زمان می نگرم آن چه که مرا بیش ازهر چیز شیفته خود کرده است پیشقراول این کاروان است، هم او که واگویه های تلخ روزهای زندگی ماست، شاعری که عاشقانه زیست. مردی که بسیار کسان را در کنار خویش دید و از دیدن شان و بلوغ شان در آن نسیم آوای «دوشنبه های ادبی» صادقانه به وجد می آمد.

دوباره به تصویر نگاهی از سر اجمال می اندازم؛ «ضیا جمالی» عکاس فعال و دلسوز را می بینم که روشنی اش دیری نپائید و ضیاء وجودش در عنفوان جوانی به خاموشی گرایید. او خالق آثار بسیار زیبایی در هنر عکاسی شد که زینت بخش نمایشگاه های گاه و بی گاه و دیوار خانه های مان شد.

بعد از آن «حسین دهقانی»، سرکشیده است میان دو آفتاب، در یک زمان او را می توان همچون ناخدای یک ناکوی زیبا ترسیم کرد که از سفری دریایی بازگشته است که کشتی، کشتی خاطرات مردمان بندرنشین از دریای بیکران فرهنگ و هنر این دیار را با خود آورده است. او تاجری است که امیدوارانه برای تجارت مرثیه دوز به بحرین سفر کرده است و سفرهای دور و درازی رفته است و نگله، نگله کتاب و نمایشنامه و پژوهش های فراوانی را با خود به بندر آورده است در حالی که واژه شناسی و تاریخ هنر جهان را در تاریخچه اصناف تجربه کرده است.

در فاصله این دو با آتشی سرو خرامان فرهنگ و ادب بندر بوشهر «محمدحسن آرش نیا» رخ می نماید. همان که پانزده سال کلیددار مجلس مهستان دوشنبه های ادبی نسیم جنوب بود. دکتر معتمد در وصفش این گونه شاعرانه خطابش کرده است: «آرش نیا آرام می گیرد، و از این پس گوش جان در ملکوت به آواهایی می سپارد که هر صبح دمان از دریا برمی خیزد و در کوچه پس کوچه های محله می پیچند و دستمایه سرایش، روح همچنان سراینده او می شوند».

در میانه تصویر «امید غضنفر» رامی بینم، شاعری اصیل همچون جد اعلای خود غضنفرالسلطنه برازجانی شاعر و ادیبی مبارز. امید خود محصول سال ها مجالست و جهد زیادت دانش ادبی است، جوانی رعنا با غنای اندیشه که می آموزد هر چیز آموختنی را از زمین و زمان و طبیعت بکر جنوب، می آموزاند به قاعده به سالکان کاروان حله این مسیر را، او در مجلس بزرگان میدان‌دار محفل عاشقانه نسل های جستجو گراست. امید غضنفر گرچه سال ها پیش از دوشنبه های ادبی، ققنوس وار سراز آتش ذوق و هنر خود را بیرون کشیده بود اما بخشی از هارمونی نسل های بی قرار و پویای فرهنگ بوشهر است. او را می توان در بخشی از این شعرخود تجسم کرد آن جاکه خودمی سراید: «باید این شب ها را / امیدبار / از روی فردا نوشت».

در کنارش در همان قاب عکس دوست داشتنی، «محمد سرخوش» را می بینم، سرخوش از نوشتن یادگاری هایی بر فرهنگ فولکوریک تا یادمان نرود که بودیم، و «حماسه و حسام حق پرست» ها، دو قلوهایی که شگفت انگیز و شگفتانه هنر را خوب می فهمند و به آن عشق می ورزند، همان ها که با ساز کوک خود در کنار دکلمه خوانی امید غضنفر و حافظ خوانی و شعرخوانی دیگران شوری دگر بر این مجلس انس می افزودند و با هنر خود مجلس را تربناک وشور آفرین می کردند، آن گونه که شاعری در وصف حسام این گونه سروده است: «اما اینجا / جائیست بی هیاهوی عبث / که نت ها فریاد می کشند / در اتاق موسیقی و درس حسام با کاروان صبا...»

و دو گام تا انتهای این تصویرمانا «یونس قیصی زاده» جوان که با سری پرشور و رویایی که برای دست یافتنش ماجراجویی آغاز کرد است تا بی نهایت در این وادی فرهنگ، ادب، هنر، سیاست و کیاست و در کنارش غریبه ای است که با او نه پیوند خونی بلکه پیوندی از سر درد مشترک همه انسان ها که او را چون جان شیرین دوست تر می داریمش؛ «نیما نعیمی» دانشجوی جوانی که چند صبایی میهمان این خانه بود و یک پای ثابت محافل ادبی نسیم بود.

کودکی که بر روی میز نشسته نیز سروش فرزند یونس است که پای ثابت همه مراسم های نسیم جنوب بود و اکنون جوانی است رعنا و جستجوگر علم و دانش.

آن چه را که من دیدم و شما می بینید یک اثرهنری است، یک تابلو ارزشمند که فرهنگ و هنر بوشهر و ایران زمین را در خود نهفته دارد. این تابلو هیچ گونه شباهتی به تابلو شام آخر اثرِ «لئوناردو داوینچی» ندارد که در آن یاران کذایی عیسی مسیح به دور یک میز نشسته اند در حالی که اینان بادبان های برافراشته ای هستند راست قامت در فرهنگ و ادب این دیارکه هر کدام یک دنیا اعتبار فرهنگی، ادبی، هنری، اجتماعی، و شخصیتی را در این قاب عکس برای آیندگان به ودیعه گذاشته‌اند.

# گرگ در گلو



محسن قیصی‌زاده

ظلمات بود. همه‌جا ظلمات بود. تا جایی که چشم کار می‌کرد، و بدبختی این‌که سوی چشم به هیچ سویی کار نمی‌کرد و بسته و باز بودن پلک، توفیری نداشت. تاریکی خفه‌اش می‌کرد. حتی بیشتر از فشار شبِ اوّلِ قبری سنگینی که سر و سینه و همه‌جای بَدنش را قفل کرده بود. نفسش بالا نمی‌آمد و بعد از جان کندن و بالا آمدن هم خیلی زود خالی می‌شد. احساس می‌کرد پوستش مثل غلاف بیرونی یک خرچنگِ مرده، سفت و خشک شده است. انگار گلویش برای عبور هوا، چند لایه سد و سیم خاردار و مرز گذاشته بود. بوی قهوه‌ای خاک و غبار، دماغ و کامش را زهر می‌کرد. گویی یک توله‌گرگ زخمی به دهلیز گلویش پناه آورده و هر بار که نفس تو می‌داد، کوتاه و بریده زوزه می‌کشید.

هنوز مَنگ بود. خوابش پس از چشم باز کردنی کوتاه، و تقلا و دست و پا زدنی گیج و گم و بی‌مختوم، به کُما وصله خورده بود. و حالا که با تاریکی چشم تو چشم شده بود، نمی‌دانست چند ساعت یا حتی چند روز از خواب و واقعه و بی‌هوشی‌اش گذشته است. فکر کرد شاید هنوز هم خواب باشد و مثل یکی دو هفته پیش حَشر رویش افتاده و توان حرکت را از او گرفته، اما حشرهای تمام خوابیده‌های عالم هم اگر یک‌کاسه شوند و ورق‌ورق روی هم قرار بگیرند و فقط روی یک نفر بیفتد، نمی‌توانند این‌قدر سنگین و له کننده و قفل کننده باشند. انگار روغن پیچ و مهره و چرخ‌دنده‌های کمر و دست و پا و گردنش کشیده و خشکیده شده و در گذر سال‌ها اکسید و زنگ زده باشد، هیچ نمی‌توانست حرکت کند. فقط چند سرانگشتِ دو دست و پای چپش، مثل کرمی که رویش نفت ریخته باشند و جان بکَند، کمی بالا و پایین می‌شدند و به زنده بودنش اشاره می‌کردند. در آن سکوتِ تاریک، غیر از نیزگه‌ی توله‌گرگ، تنها صدای قلبش توی سرش پتک می‌زد.

زور زد ساعتی و لحظه‌ای قبل از این وضعیتِ برزخی را به خاطر بیاورد. پلک‌هایش با فشار شیار برداشت و چروک خورد. دلش لرزید وقتی آن لرزه‌ی مهیب را به یاد آورد. صدای تودل‌خالی‌کنِ دندان‌قروچه‌ی زمین و جیغ زنش توی سرش موج برداشت. دوباره چشمش سیاهی رفت.

راستی راضیه الان کجاست؟ زنش به در نزدیک‌تر بود و خواب سبک‌تری داشت. نشانه آن‌که فرصت کرده بود جیغ بکشد و چند قدمی بدود. در آن بلبشو و چند پلک پریدن، یک آن دیده بود که هول و هراسان از چارچوب در بیرون زده بود. شاید توانسته از دست سقف بگریزد و بین زمین و سقف چهل‌میخ و پَرچ نشود. کمی آرام گرفت، اما خیلی زود پیشانی‌اش چین برداشت. درِ خروجی خانه، سمت راست بود و رخ زلف آشفَته‌ی زنش را به یاد آورد که به سمت مخالف خروجی باد خورده، یعنی پشت به در می‌دویده؛ به سمت اتاق دخترشان!

چشمانش را بست. باید چند متر به اندازه‌ی یک اتاق آن‌طرف‌تر قفل شده باشند. آیا زنش رسیده که دخترشان را در آغوش بگیرد یا تیرچه‌ای و ستونی و بلوکی میان آن دو دیوار شده؟ رد گرم اشکی چشم و دماغش را خاراند. آب بینی‌اش با خاک و گرد مخلوط شد.

تمام نیرویش را فنر کرد تا بتواند خود را کمی از چنگ خرد کننده‌ی خاک خلاصی دهد. آن چند انگشت قابل حرکت را چنگال کرد، کف دست را به تُشکِ زمین و کمر را به پتوی سخت و سنگین خاک فشار داد تا وضعیت خود را کمی تغییر دهد. حداقل قفسه‌ی سینه‌اش برای نفس کشیدن، جای بالا و پایین رفتن داشته باشد. شاید هم فضایی برای تقلا و نقب زدن و رهایی پیدا کند. هنوز فنرِ زورش به تمامی رها نشده بود که سیخ درد در چند جای بدنش تا ته فرو رفت. گرگ درَ گلو به جای زوزه، ضجه زد. ساق پا، لگن، دنده‌ی قفسه و یکی دو جای یکی از دست‌هایش که چپ و راست‌شان را از یاد برده بود، تیر کشید و از درفش درد، داغ و آتش گرفت. انگار بدنش عفونت کَرده و به جای کرم زدن، گرگ زده باشد و با اولین تکان، گرگ‌ها همزمان دندان نیش‌شان را تا لثه در استخوان او فرو کرده بودند. کمی آرام گرفت، هر چند زخم‌ها و شکستگی‌هایی که پیش از این احساس‌شان نمی‌کرد، حالا بدجور نیش می‌زدند. انگشتان یکی از دستانش که دیگر چپ و راست‌شان را بُر نمی‌زد، دیگر همان میدان چند سانتی حرکت را هم نداشت و به لولاهای روغن‌خشکیده و زنگ‌زده اضافه شده بود. چشمانش را بست، شاید خواب، مُسَکّنی مقطعی برای نفس تازه کردن باشد. شاید.

***

زمین دوباره هومبه کشید. فشار مثل سنگینیِ شروه، نفس‌بُرتر شد. با هر لرزش، انگار خاک‌هایَ بالاتر، الک شده، سوراخ‌سُنبه‌ها و روزن‌ها را پر کرده و فشرده‌تر می‌شدند. پس‌لرزه‌ها مثل نمک روی زخم خاطره، آن لحظه‌ی لعنتی را توی ذهنش زندَه می‌کرد و هر بار رعشه می‌گرفت. لرز و تشنج بدنش نمی‌توانست از سطح پوست بیرون بزند و دوباره و دوباره به درون موج می‌خورد و برمی‌گشت. تنش هم مثل زمین دچار زلزله و پس‌لرزه شده بود. صدای پتک، دورتر و ضعیف‌تر شنیده می‌شد. توله‌گرگ هم انگار خود را به آخر دهلیز رسانده و صدایش مویه‌تر به گوش می‌رسید. صدای تاب‌دار گرسنگی به این چند صدای مختصر اضافه شده بود. در این شب مصنوعی، حساب روز و ساعت اسارت از دستش در رفته بود. زبانش از تشنگی مثل تخته به سقف دهانش می‌سابید. گلویش می‌سوخت و برای چکه‌ای آبِ بُزاق لَه‌لَه می‌زد و التماس می‌کرد. گرگ‌ها دندان به مغز استخوانِ تحمل رسانده و امانش را بریده بودند.

فکرش مثل حلزونِ بی‌پوسته، روزنه‌ها را خیلی راحت پیدا کرد و شکافت و نقب زد به دو ماه پیش. فضا شلوغ و سنگین و حنظل بود. صدای پُردست‌انداز قرآن، از همه طرف دورِ بوی صاف گلاب می‌پیچید. عزاداران با چرخاندن سویچ هُروکه در حلق، تلاش می‌کردند ماشین ماتم را روشن کنند و ببرند توی یک بیابان و صحرای دور و بی‌نشان رها کنند و پیاده برگردند، اما انگار ماشین، شمع سوزانده بود. خیلی لیز و تنه‌زنان، تن‌ها را کنار زد و به لبِ بالایی دهان باز و دریده‌ی قبر رسید. جسد باریکَ و استخوانی شوهرخاله‌اش را دید که در پارچه‌ی سفید کادوپیچ شده و تقدیم خاکش می‌کردند. از آن بالا دیده بود که بعد از خواباندن جسد در آن جای تنگ، سنگ‌های لحد را مثل پازل کنار هم چیده بودند و قبل از این‌که یکی دو سنگ آخر را بگذارند و ارتباط بصری شوهرخاله، با عالم بالای خاک قطع شود، مُلاحسن پارچه را از صورت کمی کنار زده و توی گوش میّت داد زده: «اِفهَم، اِفهَم یا منصور...»! با چشمان گشاد و سکوتِ ترس و نفسِ کُل، این‌ها را همه دیده و پشتش ریز لرزیده بود از تصور این‌که لحظه‌ای جای منصور در آن دخمه دراز بکشد.

وحشت او حالا اما با حسرت و حسادت خیس خورده و دم کشیده بود. غبطه می‌خورد به نیم وجب فاصله‌ای که بین بدن شوهرخاله و سنگ لحد وجود داشت. به مردن و خلاص شدنش حسادت می‌کرد. حتی درد و رنج سرطانی که سه چهارماهه‌ی آخر، شوهرخاله را از پا در آورده بود، در برابر خروار یکباره‌ی زجری که او می‌کشید، قابل تحمل و ساده به نظرش می‌آمد. حالا دوست داشت کسی از بالا، پارچه‌ی خاک را کمی از صورتش کنار بزند و توی گوشش داد بزند اِفهَم، اِفهَم، تا او بلندتر — تا آن‌جایی که رمق دارد – فریاد بزند که می‌فهمد، می‌فهمد و زنده است!

تحملش ته کشیده بود. باید زور بزند بمیرد.



ته‌مانده نفسش را حبس کرد، شاید بمیرد. هنوز آن‌قدر حواسش سر جایش بود که بداند پادزهر غریزه، نمی‌گذارد کسی زندگی و مردن را با این شیوه‌ی مسخره و من‌درآوردی به بازی بگیرد. می‌دانست تلاش عبثی است، اما امکان و ابزار دیگری در ذهنرس و دسترس نداشت. شاید نفس حبس کردن‌ها ثانیه‌ثانیه زیاد شود تا به دقیقه و دقایق و ساعت برسد. تا آن‌جا که دم جواب بازدم را ندهد.

میانه‌ی چهارمین یا پنجمین باری که مرد محبوس به تلافی، نفسش را حبس کرده بود، خیلی سریع نفسش را رها کرد. حتی سعی کرد نفس‌های نکشیده‌اش را جبران کند. درست شنیده بود. صدا سراب نبود. صداهایی محو و مبهم و درهم و دستپاچه به او نزدیک می‌شدند. همهمه را که ناگهان تک‌صدایی فالش و بلند از خط یکنواخت‌شان بیرون می‌جست، تا حوالی بالای سر خود رد گرفت. امید، چراغ‌قوه‌اش را رو به تاریکیِ کابوس روشن کرده بود. صدای بیل و کلنگ و پرت شدن آجر و بلوک و تیرچه و نخاله در گوشش زیباترین سمفونی‌ای را که تا به حال شنیده بود، می‌نواخت. از هیجان، گرمی خیسی بین پاها و روی شلوارش رها شد. صداها هر آن نزدیک‌تر و واضح‌تر می‌شد. این بار نیرویش را به تمامی در گلو متمرکز کرد و سعی کرد با فریادی به نوازندگان سمفونی گِرا بدهد. باید از گرگ در گلو کمک می‌گرفت. هر چه باشد گرگ نیز هم‌سرنوشتش بود و رهایی او یعنی رهایی توله‌گرگ از آن دهلیز تنگ و تاریک. سعیِ اوّل جز زوزه‌ی ملتمسانه، سوزناک و کمی بلندتر، گَردی بلند نکرد. اصلاً فریاد نبود، بیشتر شبیه ناله‌ای بود که فقط به گوش خودش رسید. فکر کرد این تنها فرصت اوست. می‌توانست در همین وضعیت مفلوک بماند تا صداها و دست‌ها آجر به آجر و بلوک به بلوک نزدیک‌تر شوند و به او برسند. اما او نیز باید تلاش می‌کرد تا به قدرِ وُسع، سهم نجاتش را ادا کند.

ضامنِ هر چه را ذخیره داشت کشید و منفجر شد. فریاد کَشید. همزمان با فریاد، گرگ‌ها بیدار شدند و درنده و وحشی، دندان‌هایشان را دوباره قدرتمندتر از پیش به گوشت کُرچانده و استخوان‌های شکسته‌اش فرو کردند تا آن‌جا که می‌خواستند دندان‌ها از دو طرف به هم برسند. اما گلو پس نکشید و فریادش تا انتها مَد شد. فریادِ مددخواهی به نعره‌ی درد گره خورد.

ناگهان برگ آس سکوت رو شد. نوازندگان دست نگه داشته، گوش تیز کرده بودند. سر به سوی فریادی چرخانده بودند. مرد با وجود دردِ کُشنده، اما از فریاد انتحاری خود راضی بود. خالی شده بود از نیرو و لبریز شده بود از امید. دیگر رمقی برای نجوا هم نداشت. دوباره آن فریاد به گوش رسید. این بار واضح‌تر و نزدیک‌تر. نه از گلوی مرد اما، از آن سوی آوار. شاید چندده‌متر دورتر. فریادی که متر به متر بیشتر جان می‌گرفت: «این‌جا یکی زنده است. توی آوار اون ساختمون سه‌طبقه تو کوچه‌ی بغلی. بیاین کمک!»

ای کاش می‌توانست از زیر آوار هوار بکشد این‌جا هم یکی زنده است. و شاید سه نفر... چند متر آن طرف‌تر – به اندازه‌ی فاصله‌ی یک اتاق – شاید دو نفر دیگر هم در یک آغوش جا شده باشند. احساس کرد عزراییل به بازی‌اش گرفته. چرا پس از آن حجم سکوتِ مردابی، همین لحظه باید فریادش با دهانی رها از آن طرف آوار یکی شده باشد؟

همهمه و صدای پاها به شتاب دور شدند و دوباره سکوت سردی روی جمجمه‌اش خَنج کشید. چراغ‌قوه‌ی امید خیلی زود در چند ثانیه باتری خالی کرده بود و حالا گور به نظرش تاریک‌تر آمد. رنگی بالاتر از سیاهی!

سعی کرد دوباره نعره بزند. نه برای این‌که کسی بشنود. می‌خواست خالی شود. دیگر مشک چشمش اشکی برای چکیدن نداشت. چشم‌هایش هم مثل زبان و گلو و معده و مثانه و رگ‌ها و جانش خشکیده بود.

***

دیگر صدای پتک نمی‌آمد. گرگ‌ها انگار تا آخرین تکه‌ی گوشت و استخوان را بلعیده و رفته بودند و دیگر نیش نمی‌زدند. توله‌گرگِ در گلو از نفس افتاده بود. ظلمات بود. همه‌جا ظَلمات بود.

پی نوشت:

به یاد آنان که پس از آوار، مرگ ساعاتی و روزهایی از آن‌ها روی گرداند، و امیدشان برای کنار رفتن سنگ و خاک از روی تن به نومیدی رسید. زنده‌زیرِ آوار ماندگان و به فریاد نرسیدگانِ بویین‌زهرا، منجیل و رودبار، بَم، کرمانشاه، شُنبه، سی‌سخت، پلاسکو، متروپل، ...، ...، ...، ... .

# خاطره اولین سفر از بوشهر به شیراز



ابراهیم بشکانی

خرداد ماه سال ۱۳۴۶ بود و کلاس ششم دبستان را تمام کرده بودم، یه شب مادرم گفت امسال تابستان اگر خدا بخواد یه مدتی میریم شیراز خونه حیدر آقا اینا. با شنیدن این جمله خیلی خوشحال شدم باورم نمیشد چون تا اون زمان هنوز شیراز نرفته بودم ولی خیلی وصفش شنیده بودم.

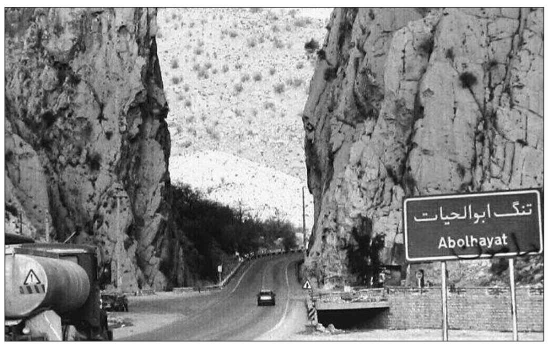
قرار شد اول تیرماه تا اول شهریور ماه بریم شیراز بمونیم، من فوری به فکر افتادم تا قبل از رفتن کاری پیدا کنم و پولی در بیارم تا پس اندازی برای اونجا داشته باشم، به همین خاطر یکی از آشنایان واسطه شد و رفتیم تو دروازه، مغازه آقای یاعلی مدد و تعدادی بلیط بخت آزمایی (اعانه ملی) گرفتم و شروع به فروختن کردم، هر بلیط دو تومانی که می فروختم یک قرون سهم من میشد. خلاصه تا زمان رفتن مقداری پول جمع کردم.

چند روزی به آخر خرداد ماه مانده بود که مادرم گفت: زودتر باید بلیط بگیریم تا انشالله آخر برج که ماجب (حقوق) گرفتیم دیگه بریم. فردای اون روز پول از مادرم گرفتم و رفتم گاراژ حسن رسولی شرکت میهن نورد پهلوی آقای احمد زبردست نوحه خون محله کوتی و چهار تا بلیط برای صبح روز اول تیرماه گرفتم. بعد از آن روز شماری میکردم تا زمان رفتن برسه و حرکت کنیم. عصر روز قبل از رفتن اسباب و اثاثیه هامون رو بردیم گاراژ و ایستادیم تا پله آوردند، مقداری از بارهای مسافرین که جمع شده بود بالای اتوبوس روی باربند گذاشتند مقداری هم در صندوق های بغل جا دادند و تلوار (برزنت) روشون کشیدند و با طناب محکم بستند. چون اتوبوس صبح زود حرکت می کرد و صبح دیگه وقت بار بستن و معطلی نبود.

فردا صبح به محض بیدار شدن صبحانه خوردیم و به طرف گاراژ حرکت کردیم، با یه ربع ساعت تاخیر اتوبوس راه افتاد، قبل از سوار شدن هر کدام یک قرص مسافرتی (دیمن هیدرینات) خوردیم تا حالمون بهم نخوره. راننده اتوبوس یه آقای بلند قدی با موهای پرپشت و سبیلی آویزون، یک کلاه شاپویی سرش گذاشته و یه دستمال یزدی دور گردنش انداخته بود، برعکس، شاگردش که یک بچه لزگ و لاغر و کوتاه قد ولی خیلی فرز و چابک بود.

اتوبوس از برج مقوم رد شد و از برازجون هم گذشت و بعد از گذر از اُوگندو و دالکی و چند پیچ به پاسگاه اومخک رسیدیم، ژاندارمی سبیل کلفت آمد و پس از بازرسی مختصری و گرفتن بسته‌ای و خوش و بشی با راننده، اجازه رفتن داد. (اومخک آبی بود جاری که با آن درختای مخ یا همان نخل آبیاری می کردند) سپس ماشین زوزه کشان از کتل ملا فلفلو بالا رفت و تو هر سربالایی و سرازیری مسافرین صلواتی می فرستادند، از کتل مِلو هم لول لول خوران گذشتیم و به کنارتخته رسیدیم. سپس در ادامه راه روبروی قهوه خونه عام فرج در دهستان چروم ایستادیم و بعد از رفتن به دستشویی و استراحت کوتاهی حرکت کردیم و وارد کتل رودک شدیم، جاده خیلی باریک و مثل روده کاملا پیچ در پیچ بود، همینطور در نیم دایره ها پیچ میخوردیم و بالا می‌رفتیم، وقتی از اون بالا به پایین دره نگاه می کردی و لاشه چند ماشین در ته دره می‌دیدی وحشت می کردی. سپس با کلی احتیاط و دنده معکوس از کتل رودک به پایین سرازیر شدیم، تو این فواصل صلوات پشت صلوات بود که بلند میشد تا رسیدیم به کمارج، در اونجا اتوبوس برای ناهار و نماز کِنار قهوه خانه‌ای ایستاد، همگی پیاده شدیم، غذا خوری کوچکی بود با تعدادی میز و صندلی داغون خوراک هم مرغ و خورشت و چلو داشت، ولی مادرم کوکو سیب زمینی درست کرده بود که با نون خوردیم و سوار شدیم. در تمام راه شاگرد با زبلی خاصی پارچ پلاستیکی کهنه‌ای بر می‌داشت و پر از آب خنک می کرد و با یک لیوان رویی از اول تا آخر اتوبوس با همان لیوان آب به همه می داد. (در سال ۱۳۵۰ که جاده جدید از کُنارتخته تا کفه کِمارج افتتاح شد دهستان چروم و کُتل رودک از جاده حذف شدند. در ضمن جاده بوشهر به شیراز تا سال ۱۲۹۷ شمسی مال رو بود و در این سال انگلیسی‌ها به دلیل اعمال سوق الجیشی و پیشرفت در فارس چند هزار نفر کارگر هندی و راه ساز برای تسطیح این راه آوردند و جاده را تا اندازه‌ای تسطیح و تبدیل به ماشین رو کردند.)

بعد از گُذر از کمارج و بلکتک (برکتک) و کُتل دختر وارد کُتل پیرزن شدیم، کُتلی بسیار ترسناک و پر پیچ وخم با ارتفاع زیاد طوری که در اون سربالایی ها ناله اتوبوس بلند می شد و بیشتر اتومبیل‌ها داغ می کردند و جوش می‌آوردند، البته هرچه جلوتر می رفتیم هوا خنک تر می شد، تا بالاخره به دشت ارژن رسیدیم. دشتی خنک، سرسبز با انبوه درختان و




آب روان. راننده روبروی چشمه آب ایستاد و با لهجه داش مشتی خودش بلند گفت: «فقط دستشویی و آبی به صورت بزنید و سوار شید». همه پیاده شدند بزرگترها سریع خودشون را به توالت رسوندند و من هم رفتم به طرف آبی که از کوه سرازیر میشد، چه قدر خنک بود، چه هوای خوب و لطیفی، کیف کردم، من که تا حالا چنین آبی ندیده بودم. اینجا برایم مثال بهشت بود خلاصه آبی به سر و صورت زدیم، هوایی تازه کردیم و سوار شدیم.

بعد از ساعتی حرکت همه خسته شده بودیم و بعضی‌ها در حال چرت زدن بودند، که یک مرتبه شخصی از اون ته اتوبوس فریاد زد : گنبد مطهر شاهچراغ صلوات؛ که همه صلوات دادند و فهمیدیم به شیراز رسیدیم. اتوبوس به فلکه فرودگاه که رسید وارد گاراژی شد، همه پیاده شدند، اسباب و اثاثیه جمع کردیم و آدرسی که روی کاغذ نوشته بودیم به دست راننده یک وانت بار دادیم او هم نگاهی به آدرس انداخت و گفت سوار شید.

خونه حیدر آقا پسر عموی مادرم تو یکی از کوچه های خیابان شمس تبریزی بود و فاصله زیادی با گاراژ نداشت و زود رسیدیم، دیدیم حیدر آقا و خانواده منتظرمان هستند، خیلی خوشحال شدند و با خوشرویی ما را به داخل خونه هدایت کردند. به خاطر گرد و خاکی که از بوشهر تا این جا رو سر و کله مون نشسته بود اولین کار دوش گرفتن بود که به ترتیب انجام دادیم، البته چند روز قبل از ما برادرای حیدر آقا با مادرشون از بوشهر آمده و آن جا بودند، بلافاصله گردهمایی تشکیل شد و از همه رویدادی صحبت می کردیم، پسر عموم علی که اون هم برای اولین بار به شیراز آمده بود برایم تعریف می کرد و می گفت: «شیراز یه شهر گتیه، خیابوناش خیلی دراز و همش درختکاری و گلکاریه، فقط باید مواظب باشی که گُم نشی، صُبا صبح خُم میبرمت خیابونی اصلی و قشنگش می گردیم، تازه دِم کل مُشیر پُر بوشهریه، ما دیروز هم رفتیم باغ وحش ایقه قشنگن، همه جَور جونور داره یه پهلوونی هُم به اسم خلیل عقاب داشت که با شیر می جنگید، همونجو هم یک باغ گتین که سیش میگن باغ‌ملی پُر درختای بلند و قشنگن» خلاصه کلی تعریف از جاهای دیدنی کرد و دل ما رو آب انداخت که من تا صبح خواب خیابان‌های عریض و طویل و درختان سرسبز می دیدم.

صبح حیدر آقا نون سنگک گرم که ما آرزوش داشتیم با آش از خیابون شمس که نزدیک بود خرید و آورد، خوردیم و لباس پوشیدیم و همراه دو پسرعموهام رفتیم بیرون، البته برای احتیاط آدرس خونه روی کاغذی نوشتن و گذشتن توی جیب ما. من برای اولین بار خیابونای به این بزرگی و زیبایی می دیدم که خیلی برام جالب و دیدنی بود به همین خاطر جَو محیط طوری منو گرفته بود که با وجود پیاده رفتن ولی نفهمیدم از خیابون شمس کی رسیدیم به چهار راه مشیر یا همان کل مشیر، در آن جا دو سه تا از هم محلی‌هام دیدم و رفتم سلام علیک و احوالپرسی کردم که فیس بدُم مُهم اومدم شیراز در صورتی که وقتی تو بوشهر همدیگرو می دیدیم کاری بهم نداشتیم. خلاصه اون روز بعد از گشت و گذر در خیابان داریوش و زند بعد از کلی خستگی به خونه برگشتیم و من بلافاصله شروع کردم از دیدنیهای شهر برای پدر و مادرم تعریف کردن و کلی خوشحال بودم.

یواش یواش به همه جاهای دیدنی و تفریحی مثل آرامگاه حافظ و سعدی و باغ وحش و بازار وکیل و... سر زدیم تا اوایل شهریور ماه که قصد برگشت کردیم، و پس از خرید سبدی پر از هلو و انگور ریش بابا و مقداری سوغاتی، اتوبوس گرفتیم و به طرف بوشهر حرکت کردیم، البته فکر اون راه و کوه و کتل‌ها کمی آزارم می داد. در برگشت دیگه جاده اون هیجان و زیبایی بار اول نداشت و در تمام طول مسیر تا بوشهر مناظر و جاهای دیدنی شیراز در فکر و ذهنم رژه می رفتند. هرچه به بوشهر نزدیکتر می شدیم گرما و شرجی بیشتر می شد، تا زمانی که از چغادک عبور کردیم و به نزدیکی شهر رسیدیم و بوی دریا به مشاممون رسید، اتوبوس‌ها هم که کولر نداشتند و به خاطر باز بودن پنجره گرد و خاک و باد گرم همه را کلافه کرده بود.

با این حال در این زمان دو تفکر در اتوبوس بین مسافرین حاکم بود، تعدادی می گفتند: «ای مرده شورش ببره بازم ما شدیم و اون گرما وشرجیش» و تعدادی هم می ِگفتند: «اوفی رسیدیما، جونم وطن، قربون همون بوی دریا و گرما و اُوگندوش، دُماغم واز شدا ...»

روز جهانی عروسک

## عروسک‌ها؛ همراه همیشگی انسان‌ها

آیدا چوبساز

فرهنگ عامیانه از آداب و رسوم و آیین‌هایی تشکیل شده است که قدمت تاریخی دارند. عروسک‌ها همراه همیشگی انسان‌ها بوده‌اند و در این میانه عروسک‌ها نقش‌های مختلفی را به خود گرفته و آن را بازی کرده‌اند.

عروسک‌ها ریشه در جادو و اساطیر دارند، اسطوره‌هایی که برای پاسخ به نیازهای ناشناخته بشر ساخته شده و استفاده شده‌اند. می توان گفت عروسک‌ها جایگزینی برای اساطیر ما شده‌اند، و کارکردهای مختلفی را در طی این سال‌ها به خود گرفته‌اند. کارکردهای چون، طلسم و آئین‌های باران خواهی، پیش بهاری، آفتاب خواهی، عروس و دامادی، باروری، نوروز، چهارشنبه سوری یا وسیله‌ای برای بودن کنار کودک را در این سال ها داشته‌اند.

برای مثال می توان به پیکره‌های باران‌ساز مانند «اتلو» در خراسان شمالی یا «بوکه باران» کردستان اشاره کرد یا عروسک‌های «چشم زخم» در گراش، همچنین می توان به عروسک‌هایی که با عروس همراه می‌شد، اشاره کرد که معتقد بودند که ما دو عروس را راهی کرده‌ایم تا هوو بالای سر او نیاورید. در آخر هم می توان به «چهارشنبه خاتون» و «ولیکان» در کردستان در شب چهارشنبه سوری اشاره کرد.





در واقع عروسک‌ها نمادی هستند از مرزهای جغرافیایی و پوشش زنان و مردان و فرهنگی که آنها سال ها در حفظ آن تلاش داشته‌اند.

در ایران ۲۵۰۰ عروسک بومی وجوددارد که هر کدام مطابق آیین‌های هرمنطقه به وجود آمده است. عروسک هر منطقه نماینده خاموشی از فرهنگ آن جاست که با جان بخشیدن ما به او زنده می‌شود.

«میلرد سیلی» نویسنده و پژوهشگر حوزه عروسک ۱۸ خرداد را به عنوان روز جهانی عروسک اعلام کرده است.

### خاطرات بوشهری

بوشهر دهه ۱۳۳۰

فرفروک فروشی شغل تابستانی تعدادی از دانش آموزان بوشهری در ایام تعطیلی مدارس بود

مجسمه پسر فرفروک فروش اثر استاد حسین موسوی نژاد



# سازه های باستانی جم در حال تخریب و نابودی

محسن جواهری

اینجانب فارغ التحصیل مهندسی عمران از آمریکا و کارشناسی ارشد سازه های هیدرولیکی از کشور هلند با بیش از ۴۲ سال تجربه کاری می باشم.

از حدود سی سال پیش فعالیت گسترده‌ای را برای شناسایی سازه های باستانی آب در کشور آغاز کردم که منجر به نوشتن ۴ جلد کتاب گردید که همگی آنها توسط گنجینه ملی آب ایران و کمیته ملی آبیاری و زهکشی و نیز سازمان آب منطقه ای فارس چاپ و منتشر گردید. اخیراً نیز رونمایی از کتاب دیگرم به نام: «آب برای سرزمین مقدس سیراف» توسط سازمان آب منطقه ای بوشهر انجام گردید که با استقبال عمومی روبرو گردید.

از سال ۱۳۹۳ بنا به درخواست سازمان آب منطقه ای بوشهر فعالیت جدیدی را بر روی سازه های تاریخی



آب در شهرستان جم آغاز نمودم. در طی این کاوش چندین ساله متوجه شدم که سایت تاریخی گلوکلات–دایو با دربرگیری ده ها سازه باستانی که کارکرد توام آنها یکی از بی نظیرترین سامانه آبی تاریخی جهان را تشکیل می دهد، دارای مشخصات اولیه برای معرفی به یونسکو برای ثبت جهانی می باشد. در اواخر اردیبهشت ماه سال جاری به منظور تکمیل این پژوهش و تدوین نهایی کتاب سازه های تاریخی جم، مجدداً به شهرستان جم و سایت مورد نظر مراجعه نمودم.

یکی از اهداف اینجانب برای چاپ و انتشار کتاب سازه های باستانی جم که بنا به درخواست شرکت سهامی آب منطقه ای بوشهر انجام می گیرد نیز معرفی این منطقه به جهانیان است. متاسفانه در سفر اخیر خود متوجه شدم که گوشه به گوشه این سایت تاریخی مورد تهاجم عده ای سودجو که به احتمال قریب به یقین از ساکنین همان محل می باشند قرار گرفته، به طوری که در نقطه به نقطه آن می توان آثار حفاری های غیرمجاز که منجر به تخریب سازه های باستانی و مخدوش شدن این سایت شده است را به وضوح ملاحظه نمود.

بدون تردید این حفاری ها و تخریب های صورت گرفته، شناسنامه جم را که گوشه درخشانی از تمدن این مرز و بوم را روشن می نماید مورد دستبرد قرار داده است. کاری که جبران ان عملا امکان ناپذیر می باشد.

اکنون اینجانب حتی تردید دارم که با خساراتی که به این سایت بی نظیر تاریخی وارد شده است، سازمان یونسکو بتواند این سایت را دارای مشخصات لازم برای بررسی تشخیص دهد.

لازم به ذکر است که مهاجمان برای نشان دادن قدرت خود در منطقه و گرفتن زهر چشم از اینجانب که اتومبیل خود را در کنار بند گلوکلات پارک کرده و به اتفاق مختار گرگی، شورای روستای دایو، برای کاوش های میدانی به سد دایو رفته بودیم، به گمان این که ما نیز چون خودشان برای دستبرد و سودجویی به آن منطقه رفته ایم، اتومبیل اینجانب را مورد آسیب قرار داده و با شکستن شیشه آن، نشان دادند که کسی نباید و نمی تواند در آن منطقه جز خودشان حضور داشته باشد.

پس از این واقعه مراتب به کلانتری منطقه اعلام و صورتجلسه لازم تنظیم گردید.

اکنون اینجانب به عنوان یک کارشناس با تجربه سازه های تاریخی آب در کشور جداً اعلام خطر می نمایم که چنان چه از این هجمه در اسرع وقت جلوگیری نشود، سد بزرگ تاریخی گلوکلات و نیز سد دایو مورد آسیب جدی و غیر قابل جبران قرار خواهند گرفت و سازهای دیگر این سایت نیز که همه عمری بیش از ۱۵۰۰ سال دارند: مانند آب انبارها، بندهای گوناگون سنگ ساروجی، آسیاب زیبای دایو، قبرستان های عهد باستان و دیگر تخریب خواهند شد و این یادگار گذشته و بی همتای این خطه از کشور که می تواند برای این نسل و نسل های آینده افتخار آفرین و موجب درآمدهای کلان گردشگری و توریسم باشد به کلی ازبین خواهد رفت.

## سارق ۱۱ میلیارد ریالی ارزهای دیجیتال در بوشهر دستگیر شد

رئیس پلیس فتا استان بوشهر از شناسایی و دستگیری فردی که با سو استفاده از اعتماد پسر عموی خود اقدام به سرقت ۱۱ میلیارد ریالی ارز دیجیتال کرده بود خبر داد.

سرهنگ مهدی قاسمی در گفت‌وگو با خبرنگار تسنیم در بوشهر با تاکید بر هوشیاری بر جلوگیری از سرقت و سوءاستفاده از کیف پولی دیجیتال اظهار داشت: شهروندان در هنگام استفاده از فضای مجازی باید مراقب باشند تا با افراد ناشناس در شبکه‌های اجتماعی ارتباط برقرار نکنند.

وی با بیان اینکه شهروندان هرگز اطلاعات شخصی خود از جمله عکس و فیلم برای اشخاص ناشناس ارسال نکنند گفت: چرا که همین امر سبب سو استفاده فرصت‌طلبان و در نتیجه منجر به اخاذی از آنها می‌شود.

قاسمی از شناسایی و دستگیری فردی که اقدام به سرقت ارز دیجیتال کرده بود خبر داد و گفت: در پی مراجعه یکی از شهروندان به پلیس فتا و ارائه مرجوعی قضایی مبنی بر سرقت ارز دیجیتال از کیف پول الکترونیکی موضوع در دستور کار این پلیس قرار گرفت.

وی ادامه داد: بنا بر اظهارات شاکی، ۲ ماه پس از ورود به بازار رمز ارزهای دیجیتال دارایی ارزی به ارزش در حدود ۱۱ میلیارد ریال از کیف پولش توسط فرد ناشناسی به سرقت رفته است.

رئیس پلیس فتا استان بوشهر افزود: با اقدامات کارشناسی مشخص شد که سارق به رمز و پسورد کیف پول دیجیتال شاکی دسترسی داشته که شاکی با مشاهده نتایج بررسی پلیس اعلام کرد به علت عدم آشنایی با نحوه سرمایه‌گذاری در این حوزه با ترغیب پسر عمو خودش وارد عرصه رمز ارزها شده و اکانت و کیف پول دیجیتال را هم خود وی برایم ایجاد کرده است.

قاسمی بیان کرد: پسر عموی شاکی به عنوان متهم با هماهنگی مقام محترم قضایی دستگیر که در ابتدا منکر هر گونه سرقت ارزی شد ولی با مشاهده مستندات گردآوری شده و موارد استخراجی از تجهیزات دیجیتال هوشمند توقیف شده از متهم در هنگام دستگیری، به ناچار اعتراف کرد.

وی افزود: سارق در اعتراف خود اظهار کرد به علت اینکه اطلاع داشتم شخص شاکی هیچ علم و دانشی در مدیریت کیف پول دیجیتال خود ندارد و رمز آن در اختیار دارم موجودی وی به ارز جدیدی تبدیل و به آدرس کیف پول دیگری منتقل کردم.

معرفی مدارس فوتبال استان؛ مدرسه فوتبال سپاهان بوشهر

# شهرداری چمن های مصنوعی محلات را در اختیار مدارس فوتبال قرار دهد

مصاحبه از عبدالباقی صداقت



– لطفا خودتان را برای خوانندگان هفته نامه معرفی کنید.

– بنام خدا، طاهر حیدری هستم حدود ۱۲سال هست مربیگری میکنم. در حال حاضر در مدرسه فوتبال سپاهان بوشهر فعالیت می کنم و غیر از این سرمربی نوجوانان استقلال و سرمربی تیم فوتبال صدا و سیمای مرکز بوشهر نیز هستم.

– مدرسه فوتبال شما از چه سالی شروع به فعالیت نمود؟

– مدرسه فوتبال سپاهان از سال ۹۴توسط اینجانب و احمد پوربهی که مدیر مدرسه هست آغاز به کار کرد.

– از ابتدای فعالیت تا کنون چه تعداد فوتبال آموز داشته اید و در حال حاضر چه تعداد فوتبال آموز دارید درچه رده های سنی هستند؟



– تعداد فوتبال آموزان در کل مشخص نیست چون مرتب در حال تغییر است ولی در کل در هر دوره هفتاد فوتبال آموز داریم که به ترتیب در رده‌های زیر ۸ سال زیر ۱۰سال زیر ۱۱ زیر ۱۲و نونهالان زیر ۱۵سال فعالیت می‌کنند و الان هم حدود هفتاد فوتبال آموز داریم.

– چند فوتبالیست از مدرسه شما به تیم های مطرح راه یافته اند؟

– بازیکنانی مثل کسری حیدری و امیر باغبان و مهرشاد اردن برای منتخب استان انتخاب شدند و مهرشاد اردن هم برای تیم ملی زیر ۱۳انتخاب شد.

– مدرسه فوتبال شما چه موفقیت ها و افتخاراتی را کسب نموده است؟

– مدرسه فوتبال ما همیشه در مسابقاتی که زیرنظر هیات فوتبال برگزار شده شرکت نموده و نایب قهرمانی در رده‌های زیر ۱۰و ۱۱و ۱۲ در شهرستان بوشهرداشته ایم.

– امکانات و هزینه های مدرسه فوتبال را از چه طریقی تهیه می نمائید؟

– شهریه مدرسه نسبت به استانهای دیگه بسیار ناچیز هست و به سختی میشود وسایل تهیه کرد بخاطر این که قیمت وسایل خیلی گران شده است.

– کمبودها و مشکلات موجود در مدارس فوتبال را بیان نمایید؟

– با وجود این که وسایل از جمله توپ و کنز و مانع و نیزه بسیار گران شده، تهیه آنها بسیار سخت شده و مهمترین مشکل زمین چمن اختصاصی هست که انتظار داریم شهرداری چمن های مصنوعی کوچک را در محلات در اختیار مدارس فوتبال قرار دهد.

– پیشنهادات خود را جهت پیشرفت مدارس فوتبال بفرمایید.

– همین چمن های که تو محلات هست در اختیار مدارس قرار داده شود و با وجود سرمایه های فراوان در استان حمایتهای بیشتری از فوتبال پایه و مدارس شود و پیشنهاد دیگر این که هیات فوتبال برای ارتقای مربیان کلاسهای دانش افزایی بیشتری برای مربیان فوتبال پایه برگزار کنند.

– چه صحبتی با مسئولین و دست اندرکاران مدارس فوتبال دارید؟

– امیدوارم که با مدیریت بتوانند هر دو مکمل هم برای رشد و ارتقاء مدارس فوتبال باشند و صحبتم با مدیران مدارس این است که به جای نتیجه گرایی بیشتر روی پرورش و کشف استعداد تمرکز کنند.

–کلام آخر شما؟

– آرزوی موفقیت برای تمامی مدارس فوتبال استان دارم که بتوانند بازیکنان زیادی به بالاترین سطح فوتبال معرفی کنند و تشکر می کنم از مدیر مدرسه احمد پوربهی و بردک نیا و دشتی همکارانم در مدرسه فوتبال و همچنین از خانواده و همسرم به خاطر حمایت هایی که می کنند.

**پاکسازی ساحل پایانه تاسیسات بندر سیراف توسط گروه کوهنوردی شرکت پالایش گاز فجر جم در روز جهانی محیط زیست**



هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس
۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر امیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰،
دفتر نسیم جنوب
تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷ فاکس: ۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان



## برای آبادان...

**محمد لطفی**



اندوهان می رقصند هیاهوی سکوت ما را
بغل می گشاید وطن و ما شعله می گیریم
به آتش شهاب های داغ دنباله دار
ما تاوان کدام معصومیت خاکستر
خویش میدهیم بر باد
که آتش ادای رقص ما شعله می کشد ما را
از خاک ما خاکستری بر جا نمانده است
تمام صحرای جنون را دویده ایم
حتی غباری از دامن مجنون ندیده ایم
در خواب خیس جاشوان دریا
چیزی جز آواز غریب موج ندیده ایم
هوشمان بدست باران بود...وابر مهاجر رفت
دیگر خوابی از آن توفان باران زا نمانده است

## سحر

**پرویز انبارکی**

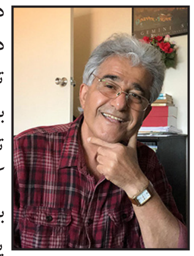
کی خواستم حال دلم زیر و زبر شود
هنگامه ای تا حاصلش خون جگر شود
در انتظار نور چشم باز پر کشم
ایمانم از پا بشکند خاکم به سر شود
غمگین شوم دل بشکند اشک ازدوگونه ام
پر وا کند بر دوش شب مهتاب تر شود
مانند کبک ترس سر را گم کنم در برف
تا چنگ باز در وجودم نیشتر شود
آهو شوم تیر از میان شانه بگذرد
در خواب گرگ راهزن جانم سپر شود
هی زیر لب پروا کنم هی لرزه لرزه ترس
تا لرزه ام هی بیشتر هی بیشتر شود
مردم به دست هر تباری زیر پای درد
این عمر رفته تا کجا باید هدر شود
ای بار الهی بار الهی آتشی نوری
شاید شب یلدای پروا هم سحر شود

**عبدالمجید زنگویی**

از آن دستی سخن گویم که نخلی بارور کارد
و درصحرای بی برگی بهین گلباغ تر کارد
و از آن پینه بسته دست روزی قصه خواهم گفت
که در اعماق افکارم درختی پرثمر کارد
برنج از خشم توفانی که درد بی شمار آرد
زبارانی سخن آور که در دریا گهر کارد
از آن اندیشه ای گویم در این دنیای رنگارنگ
که در دل ها شکوه عشق و خوزستان شکر کارد
تبرداری به جان جنگلی بی پاسبان تازد
یکی هم مرد ره گردیده سرو کاشمر کارد
چه روزان و شبان با مکر و با نیرنگ درگیرم
کدام اندیشه در قلبم غنای شور و فر کارد
غزل ها گویم از آیین عشقی آسمان پیما
که در پهنای دنیایم فروغی پر اثر کارد

# برج های دوقلوی آبادان، دنیا نیامده مُردند!

**دکتر محمود دهقانی**

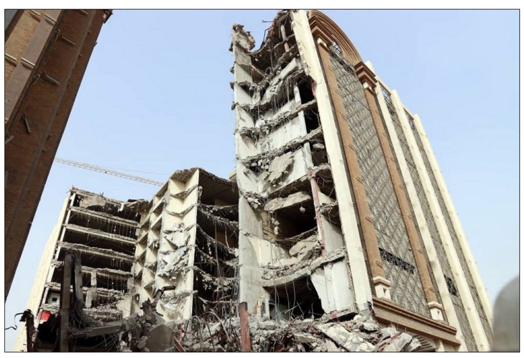


دانش آموز مدرسه ایرانی دوبی بودم که با فرا رسیدن تعطیلات، با همکلاسی ها به فرودگاه دوبی رفتیم تا آموزگارهای مدرسه که با خانواده راهی ایران بودند را بدرقه کنیم. به یک باره در بلندگو اعلام شد تا اطلاع ثانوی پرواز تهران لغو است چرا که بخشی از دروازه ورودی فرودگاه مهرآباد تهران فرو ریخته است. به یاد دارم روزنامه های ایران تا مدت ها دست از سر شهردار و معمار و ساختمان سازها بر نداشتند و می نوشتند دروازه کشور فرو ریخته است و نباید خاموش نشست. دامنه ی اعتراض دامن نخست وزیر شاه را نیز گرفت. هم اکنون با فرو ریختن ساختمان متروپل خیابان پیشینه دار امیری در شهر آبادان زنگ خطر برای همه شهرهای ایران به صدا درآمده است. برخی می خواهند هر چه زودتر موضوع را به دست فراموشی بسپارند. دولت آقای دکتر رئیسی نباید به آسانی از کنار فاجعه بگذرد. باید مسببان را با حکمی عادلانه مجازات و به مردمی که به ایشان رای داده اند معرفی کند. اگر دولت در شهرهای ایران به دنبال گزینش شهرداران و فرمانداران و استانداران برجسته نباشد ساختمان های بادکنی بساز و بفروش ها پی در پی فرو خواهد ریخت و مردم همه شهرها با زمین لرزه و ساختمان های پفکی در زیر آوار خواهند رفت. برای شهر سازی به قانونی سفت و سخت نیاز است و با خواندن دعای امن یجیب گوش دغل بازان بدهکار جان شهروندان نخواهد شد. در چنبره ی شاهراه‌های اطلاعاتی الکترونیکی و ماهواره‌ها در عصر کنونی، جهان شبیه به یک دهکده شده است. مسئولان شهرسازی و شهرداران ما به دنبال سوداگری و زیرمیزی و بعضا ناآشنا به امور شهرسازی مثل کبک سر در برف فرو برده‌اند. آن ها به خوبی آگاهند دولت ها دنبال آدم های دعاگوی دست به سینه هستند نه به دنبال راستی و پاکی و آشنایی به کار و مسئولیت. این ناشیان چاپلوس بی خیال از آن هستند که اگر دولت ها توان دیدن ندارند اما شاهکارهای مضحکشان بر سر بازار جهان در حال نمایش است و دیده می‌شود. اشتباهات مسئولان در کار شهرسازی و بازسازی شهرها در خوزستان به ویژه پس از پایان جنگ عراق با ایران، نابخشودنی است، چرا که پس از ویرانی آبادان و خرمشهر نظارت محکم و علمی بر نوسازی شهرهای جنگ‌زده استان خوزستان صورت نپذیرفت. هنوز هم به همان گونه است و گوش کسی بدهکار نیست. خرمشهر و آبادان تا مدتی پس از جنگ از سکنه خالی بودند، با این وجود پیش از آن که شهروندان به شهر ویران شده ی خود برگردند، دولت‌ها یکی پس از دیگری می‌توانستند با کمک شهرسازان برجسته آبادان و خرمشهر ویران شده از هشت سال جنگ را دوباره با روش علمی، آباد کنند. اما این کار را نکردند و با سپردن مسئولیت احداث سیستم فاضلاب به نور چشمی‌های ناشی و بی‌خبر از امور شهرسازی حدود سه بار عده‌ای آمدند و بودجه گرفتند و فرار کردند و فاضلاب شهر آبادان تا همین امروز هم دچار اشکال فنی و تخصصی است.

در سفری به خرمشهر شاهد ساختمانی بودم که به تقلید از «اوپرا هاوس» سیدنی با قیافه‌ای بسیار زشت و خنده‌آور ساخته شده بود و لابد شهردار وقت، آن را یکی از عجایب هفت‌گانه خرمشهر به ثبت رسانده بود تا از دولت مربوطه خود در پایتخت تشویق نامه بگیرد!

اگر در پایان جنگ هشت ساله شهردار و شهرسازانی دلسوز و کارآمد بر سر کار گمارده بودند، شهر خرمشهر در نزدیکی آبادان را نیز یکی از زیباترین شهرها نه تنها در استان خوزستان و سراسر ایران، بلکه زیباترین شهر جهان می‌کردند. خرمشهر با وجود طبیعت بکر خود، شایستگی زیبارویی داشته و دارد. ولی صد حیف که پس از خونین‌شهر شدن، با جان فشانی و تلاش خستگی ناپذیر فرزندان این خاک و زدودن رخت ماتم از اندام این عروس ماتم نشسته در آتش جنگ ابلهانه صدام، مسئولان ناشی نتوانستند روح و روان شهر را خرم کنند.

با این که سال ها جنگ پایان گرفته اما هنوز چهره ی شهرهای خوزستان عبوس و رنج آوار است. علم و تجربه ثابت کرده که شهرهای عبوس کودکان و شهروندانی غمزده و روان پریش به بار خواهد آورد. استان خوزستان که به مدت یک قرن بر روی طلای سیاه نشسته است، حال و روزش نباید



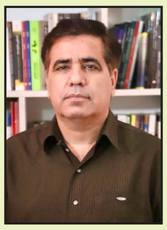
این چنین باشد. در پی نادانی مشتی مسئول ناکارآمد پس از جنگ شمار بسیاری از شهروندان خوزستانی به شیراز کوچ کردند و از آن روی با سیل کوچ ها به شیراز هم اکنون شهر حافظ می رود تا به دنبال بالا گرفتن شمار شهروند، خواهرخوانده ی شهر شانگهای چین باشد.

خوزستان از استان‌های پرآوازه جنوب کشور، نیاز به قانونی کارآمد در راستای شهر سازی دارد. استان خوزستان که روزگاری مقر ایلامی‌ها و جایگاه فصلی هخامنشیان بود و روزگاری تمدن ایلام و میان‌رودان را به‌هم گره زده بود، در حال حاضر با وجود شهرداران و شهرسازان مبتدی و بی‌خبر از تاریخ، نمای یک روستای زهواردر رفته ی بی در و پیکر دارد که تمدن آن را فقط در کتاب‌های تاریخ باید خواند و نمای کنونی آن خسته و رنجور گویای عظمت دیرینه آن نیست.

معماری و بالا بردن ساختمان های بلند در جلگه ی آبرفتی آبادان نیاز به دانش ژرف و گسترده دارد. این دو ساختمان فرو ریخته و آن هم در نزدیکی اروند رود، بی گمان دارای یک بینش و طرح گسترده معماری علمی نبوده است. در غیر از این صورت تنها گمانه ای که در کله یک انسان می تواند شکل بگیرد دسیسه ای به دور از نقص معماری در کار بوده که توانسته است این دو ساختمان را سوخته مان کند و آوار آن را بر سر مردم آبادان فرود آورد.

**سلامی و کلامی... یونس قیصی‌زاده**

## بفکر سفره‌های خالی مردم باشید



چنان چه پیش بینی می‌شد جراحی اقتصادی دولت اصولگرا به دلیل فراهم نکردن زمینه‌های لازم و عادی نبودن اقتصاد ناشی از تحریم‌های کمرشکن و سوء مدیریت‌ها، فشار زیادی را بر مردم وارد نموده است.

بی تجرگی و نداشتن دانش لازم برای این جراحی بزرگ اقتصادی، مزید بر علت شده تا دست اندرکاران با نداشتن نقشه دقیق راه، در برابر وضع ناخوشایند پیش آمده، دچار سردرگمی شوند.

در این میان دو قطبی شدن جامعه به «مردم» و «نهادها و موسسات دولتی و خودی» نیز این گلایه را بوجود آورده که دولت تصمیم گرفته همه مشکلات مالی کشور را با برداشتن از جیب مردم رفع کند و به صندوقِ نهادها و موسسات خودی نه تنها دست نمی‌زند که همچنان راه را برای حیف و میل و ریخت و پاش آنها باز گذاشته است.

وقتی که دو گانگی مدیران و مردم در این جراحی اقتصادی به وجود می‌آید و مردم باید زیر تیغ قرار بگیرند بدون این که مسئولان و نهادها و موسسات خودی حتی درد یک آمپول را تحمل کنند، چگونه می‌توان از مردم انتظار همراهی و رضایت را داشت؟!

نمی‌شود که حقوق بازنشستگان را به بهانه نداشتن بودجه، به اندازه کافی افزایش نداد و بعد وزیر با چهل نفر برود سفر فرنگ برای سمیناری که گویا آنلاین هم بوده! نمی‌شود نسبت به افزایش حقوق کارمندان متناسب با تورم، بی‌تفاوت بود و بعد نمایندگان مجلس انقلابی، پنهانی بدنبال تصویب حقوق نجومی برای خودشان باشند.

در این شرایط وخیم پیش آمده، گویا عزم بر عدم احیای برجام قرار گرفته و مشکلات اقتصادی و بغرنج مردم در اولویت نخستِ پذیرش برجام نیست.

از این رو چنان چه برجام احیا نشود و تحریم‌های ظالمانه رفع نشوند، مشکلات اقتصادی چنان بر سفره مردم فشار می‌آورد که در گذاشتن نانِ خالی هم پای این سفره به مشکل بر می خورند.

راه حل دولت برای غلبه بر مشکلات عظیم اقتصادی، از یک طرف حذف ارز ترجیحی و گران کردن کالاها و از طرف دیگر افزایش مالیات‌هاست، در حالی که هر دو این ها نیاز به رونق اقتصادی و گرم بودن ماشین تولید و به راه بودن تجارت و بازار و کسب و کار دارد تا درآمدی به حساب مردم برود و بتوانند معیشت خود را تامین کنند و پس اندازی داشته باشند تا بتوانند جنسی بخرند و مالیاتی دهند. در حالی که تورم کهنه و ماندگار سی چهل درصدی، توان معیشتی را به شدت ضعیف کرده و پس اندازها را از بین برده و قشر متوسط را به خیل آسیب پذیران اضافه کرده است.

فکر این که می توان با تکیه بر درآمدهای ناشی از حذف ارز ترجیحی و گران کردن اجناس و افزایش مالیات از مردم، اقتصاد کشور را مدیریت کرد، با واقعیت جامعه همخوانی ندارد و تنها باعث افزایش نارضایتی و فقیرتر شدن مردم و کوچکتر شدن سفره‌ها می‌شود. تا زمان هست و روزنه‌ها بسته نشده، به فکر احیای برجام و رفع تحریم‌ها باشید و خون تازه به رگ‌های اقتصاد این کشور تزریق کنید و مردم را در مسیر رهایی از فقر قرار دهید و مشکلات را از پیش پای آنها برای داشتن یک زندگی آبرومندانه، بردارید.